

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بیان ادله اصالة عدم النقل

دلیل سوم: مرحوم والد ما (ره) می‌فرماید: غرض از وضع، تفهیم و تفهیم مراد است و نقل با این غرض سازگار نیست؛ یعنی اگر قرار باشد لفظ از معنایی که برای آن وضع شده‌است به معنایی دیگر منتقل شود، با حکمت وضع سازگاری ندارد.

طبق کلام ایشان اصل عدم نقل ثابت است اما دلیل آن بناء عقلاء یا استصحاب نیست لذا طبق این بیان ظاهر این است که عدم نقل واقع نشده‌است.

این مناقشه به ذهن می‌رسد که اولاً در نقل معنای دوم نیز تفهیم و تفهیم که غرض از وضع است وجود دارد. بله اگر به واسطه نقل تفهیم و تفهیم به طور کلی منتفی شود، این فرمایش تمام است اما در نقل معنای دومی محقق می‌شود و متکلم تفهیم معنای دوم را اراده می‌کند.

به بیان دیگر هر چند به واسطه نقل امکان دارد معنای اول محجور شود، اما نقل نقطه مقابل تفهیم و تفهیم نیست و در معنای دوم نیز تفهیم و تفهیم وجود دارد.

ثانیاً تفهیم و تفهیم حکمت اصل وضع است نه مصادیق وضع؛ یعنی وضع الفاظ برای معانی توسط واضع از ابتدا، به این جهت بوده‌است که تفهیم و تفهیم محقق شود و الا در لغت کلمات مجمل نیز وجود که دال بر هیچ معنایی نیستند؛ مانند لفظ شیء و به صورت کلی الفاظ نکره. لذا برای فرد فرد الفاظ تفهیم و تفهیم وجود ندارد.

دلیل چهارم: مرحوم شهید صدر (ره) بیانی برای این اصل دارد که نتیجه آن در رد اشکال موجود در بحث هرمنوتیک نیز قابل بیان است.

اشکال این است که در علم هرمنوتیک - علم فهم متن -^[۱] در صدد اثبات این مطلب هستند که متون مقدس در حال حاضر قابل تفسیر نیست و نمی‌توان مراد متکلم در زمان نزول را متوجه شد؛ در نتیجه قرآن کریم قابل استدلال و فهم نیست و به گونه‌ای قصد دارند مسئله معجزه بودن قرآن کریم را مورد خدشه قرار دهند.

خلاصه دلیل چهارم

اجمال مطلب ایشان در چند بند قابل بیان است:

الف- در الفاظ و جملات یک ظهور ذاتی یا شخصی و یک ظهور موضوعی یا نوعی وجود دارد.

ب- موضوع اصالة الظهور که در علم اصول مطرح می‌شود، ظهور موضوعی است نه ظهور ذاتی

ج- بیان منشأ احراز ظهور موضوعی.

د- به سبب طرق احراز ظهور، ظهور موضوعی در حال حاضر قابل احراز است اما تنها راه برای کشف ظهور موضوعی در زمان صدور نص و نزول قرآن کریم، اصالة عدم النقل یا استصحاب قهقرائی و به تعبیر ایشان «اصالة الثبات» است.

مطلب اول: ظهور ذاتی و موضوعی

توضیح مطلب این‌که ظهور ذاتی، ظهور هر لفظ و جمله برای هر شخص است که امکان دارد هر لفظ برای هر شخص ظهور مختلفی داشته باشد برای این‌که هر شخص مُکتنف به حالات و شرائط خاصی است.

ظهور موضوعی، ظهور نوعی و نزد عرف عام است؛ یعنی ظهور لفظ و جمله در معنا نزد عرف عام به سبب قواعد و ضوابطی می‌باشد که نزد عرف عام موجود است.

تفاوت ظهور ذاتی و ظهور موضوعی

تفاوت اول میان ظهور نوعی و ذاتی در این است که ظهور ذاتی، ظهوری نسبی و شخصی است؛ یعنی امکان دارد یک لفظ برای یک شخص یک ظهور و برای شخص دیگر ظهور دیگری داشته باشد. اما ظهور موضوعی چون عنوان نوعی و مطلق دارد پس نسبی نیست و به اعتبار اشخاص تفاوت ندارد.

تفاوت دوم این است که در ظهور شخصی، شک معقول نیست چون نسبت به ظهوری که لفظ نزد اشخاص مختلف دارد، معنای لفظ به ذهن می‌رسد؛ مثلاً این‌که شخصی بگوید من شک دارم گرسنه هستم و یا گرسنه نیستم مورد قبول نیست چون گرسنگی امری شخصی است و این شخص یا گرسنه است و یا نیست. لذا در فلسفه می‌گویند هر شخص وجداناً علم به وجود خود دارد و این مسئله نیاز به اثبات ندارد.

اما در ظهور نوعی شک امکان دارد و معقول است چون نمی‌دانیم لفظ نزد عرف عام با قواعد و ضوابطی که نزد آن‌ها وجود دارد، در چه معنایی ظهور دارد.

تفاوت سوم این است که در ظهور شخصی مقام ثبوت عین مقام اثبات است؛ یعنی نزد این فرد لفظ ظهور در معنا دارد یا ظهور ندارد. لذا برای ظهور لفظ در معنا نیاز به دلیل وجود ندارد.

اما در ظهور نوعی میان مقام ثبوت و اثبات تفاوت وجود دارد؛ یعنی لفظ نزد عرف عام ثبوتاً ظهور در معنایی دارد اما اثبات وجود آن معنا نزد عرف عام، در حال حاضر نیاز به دلیل دارد.

پس از اثبات دو ظهور، ایشان در ادامه می‌فرمایند: موضوع اصالة الظهور، ظهور شخصی نیست و این ظهور برای شخص با حالات و ذهنیتی که دارد مطرح نمی‌باشد بلکه موضوع آن ظهور موضوعی نوعی است؛ برای این‌که ملاک حجیت ظاهر، طریقت و کاشفیت حال متکلم در متابعت از قوانین لغت و عرف خویش است

یعنی متکلم در زمان تکلم، لفظ شخصی خاصی که برای عموم معنا نداشته باشد را اراده نمی‌کند، بلکه حال او در تفهیم مراد اقتضا دارد که از قوانین عرفی و لغت تبعیت نماید.

علت معیار بودن قوانین عرف در کنار قوانین لغت در این مسئله به این جهت است که در برخی موارد عرف اهل لسان، قواعدی در استعمالات دارد که در لغت وجود ندارد؛ مثلاً عرف «تقديم ما حقه التأخير» را مفید حصر می‌داند که این مورد به لغت ارتباطی ندارد.

یا عرف در کلام و مقصود خویش، به قرائنی اعتماد دارد که در استعمال لازم است این قرائن عمومیت داشته باشد نه این‌که مختص به شخص خاصی باشد؛ مثلاً اگر شخصی بگوید لفظ «رجل» نزد من به معنای «علامه» است صحیح نیست چون این فرد باید به لسان عرف کلمات را استعمال نموده و از قرائنی استفاده نماید که عرف به قرینیت آن قرائن اعتماد دارد.

مطلب سوم: طریقه احراز ظهور موضوعی

پس از این‌که روشن شد اولاً ظهور بر دو نوع است و ثانیاً موضوع اصالة الظهور، ظهور نوعی است، از آن‌جا که برای ظهور موضوعی لفظ و کلام در معنا، جایگاه خاصی بیان نشده است مطلب بعد طریقه احراز ظهور موضوعی است.

بله نسبت به الفاظ تا حدی در لغت مطالبی بیان شده است و شاید معانی آن‌ها روشن باشد اما بحث تنها در لفظ نیست، بلکه مقصود فهم معنای جملات می‌باشد؛ مثلاً در جمله «ثمن العذرة سحت» باید بدانیم «سحت» در زمان صدور روایت، ظهور موضوعی در چه معنایی داشته است؟!

مرحوم شهید صدر (ره) ابتدا برای تشخیص معنای الفاظ در حال حاضر دو راه ذکر نموده‌اند: الف- احراز تعبدی که مراد ایشان باید تعبدی عقلانی باشد نه تعبدی شرعی.

بیان مطلب این‌که عقلاء ظهور ذاتی شخصی را طریق و اماره برای رسیدن به ظهور موضوعی قرار می‌دهند. یعنی سیره عقلانیه قائم بر این است که هر معنایی که برای هر شخصی از هر لفظی متبادر می‌شود را میزان برای ظهور موضوعی نزد عرف عام قرار می‌دهند.

ایشان در ادامه می‌فرمایند: میان تبادر در مانحن فیه و تبادری که علامت وضع است تفاوت وجود دارد؛ به این بیان که گاهی به سبب تبادر از راه کشف اینی یعنی کشف معلول از علت، قصد داریم به وضع برسیم، که در این صورت بحث علائم حقیقت و مجاز مطرح می‌شود و لذا این تبادر باید مستند به حاق لفظ باشد.

اما گاهی از تبادر به ظهور موضوعی عند العرف می‌رسیم که این‌که در مانحن فیه نیز چنین است و لذا اگر قرینه نیز وجود داشت مشکلی ندارد؛ مثلاً می‌گوئیم همان معنای متبادر از کلام و جمله با قرائنی که در آن وجود دارد طریق برای رسیدن به ظهور موضوعی است یعنی این معنا مورد فهم همگان و عرف عام می‌باشد.

ب- احراز وجدانی یا بالتحلیل؛ یعنی معیار فهم شخصی نباشد بلکه کلام به افراد متعدد عرضه شود و فهم آن‌ها معیار قرار گیرد. در نتیجه طبق قانون حساب احتمالات مشخص می‌شود فهم این افراد مستند به نقطه‌ای مشترک است که همان قوانین عرفی است نه قرائن شخصی.

به عبارت دیگر در فهم افراد مختلف ۱ دو احتمال وجود دارد: یک احتمال این است که بگوئیم این فهم مستند به قرائن شخصی است. احتمال دیگر این است که این فهم مستند به قرائن شخصی نیست بلکه طبق قوانین محاوره‌ای عرف می‌باشد.

زمانی که فهم افراد مختلف نسبت به یک کلام واحد بود به این نتیجه می‌رسیم که استناد استظهار مذکور به قرائن شخصی منتفی و یا بسیار کم و در مقابل احتمال استناد به قرائن عرفی بسیار زیاد است.^[2]

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ این علم یا برای فهم متن بوجود آمد و یا این هدف را دارد.

[2] □ «الظهور الذاتي و الموضوعي: الجهة الخامسة- في تشخيص انَّ حجية أصالة الظهور هل يكون موضوعها الظهور الذاتي أو الموضوعي، و هذا بحث لم يطرحه المحققون و انما طرحوا مسألة أخرى لم يكن جديراً بالبحث المستقل و هي انَّ أصالة الحقيقة هل تكون معتبرة من باب التعبد أو من باب أصالة الظهور، أي هل الحجة هو حمل اللفظ على معناه الحقيقي تعبداً أو حمل اللفظ على المعنى المنسب إلى الذهن منه فعلاً و لو لم يكن معنى حقيقياً له. و فرعوا عليه أنه في موارد احتمال قرينية المتصل بناءً على الأول تجري أصالة الحقيقة لإثبات المراد و امّا بناءً على الثاني فلا تجري أصالة الظهور للشك في موضوعه بعد فرض احتمال قرينية المتصل الهادم للظهور...» بحوث في علم الأصول، ج 4، ص: 291 و بحوث في علم الأصول، ج 1، ص: 172.